

قافله قاریان قرآن شهداء

ماه بیست و هفتم و بیست و هشتم - رجب المرجب و شعبان المعظم ۱۴۳۲

پاد و خاطره شهید دکتر سید محمد حسین بهشتی گرامی پاد.

گوشه ای از سال شمار زندگی شهید دکتر بهشتی



۲ آبان ۱۳۰۷ تولد در محله لُنبان اصفهان در خانواده ای روحانی (پدر: حجت الاسلام سید فضل الله حسینی بهشتی. مادر: معصومه بیگم خاتون آبادی. پدر بزرگ مادری: آیت الله العظمی میر محمد صادق خاتون آبادی)

۱۳۱۱: آغاز تحصیل در سن چهار سالگی

۱۳۲۱: ترک تحصیل در دبیرستان (سال سوم) و آغاز تحصیل علوم حوزوی در مدرسه صدر (اصفهان)

شهریور ۱۳۲۵: مهاجرت و اقامت در مدرسه حجّیه و استفاده از محضر اساتیدی چون آیت الله داماد، آیت الله اردکانی (قم)

فروردین ۱۳۲۶: شروع درس در محضر امام خمینی، آیت الله حجّت و آیت الله العظمی بروجردی (قم)

رمضان ۱۳۲۶: آغاز سفرهای تبلیغی به دورترین روستاها همراه آقایان مرتضی مطهری و حسینعلی منتظری به توصیه آیت الله العظمی بروجردی

۱۳۲۷: مباحثه و آشنایی با آقایان محمد مفتاح، موسی شبیری زنجانی، موسی صدر، ناصر مکارم شیرازی، احمد آذری قمی، سید مهدی روحانی، علی مشکینی اردبیلی و عبدالرحیم ربانی شیرازی

۱۳۲۹: شرکت در امتحان دیپلم ادبی و امتحان ورودی دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) دانشگاه تهران

۱۳۳۰: عزیمت به تهران و آموختن زبان انگلیسی (به طور فشرده)

۱۳۳۰: بازگشت به قم و تدریس زبان انگلیسی در دبیرستانها و تکمیل تحصیلات و تدریس در حوزه علمیه قم؛ آشنایی با علامه سید محمد حسین طباطبایی و شرکت در جلسات بحث کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»

۱۳۳۳: تاسیس دبیرستان «دین و دانش» در قم

۱۳۳۴: اخذ مدرک کارشناسی رشته معقول (فلسفه و حکمت اسلامی)

۱۳۳۵: آغاز دوره دکتری در رشته معقول

۱۳۳۹: سازماندهی نحوه آموزش در حوزه علمیه قم با همکاری جمعی از فضلا و تشکیل کلاس زبان انگلیسی و مکالمه عربی روزمره و علوم طبیعی برای طلاب مستعد (مدرسه حقانی)

شهریور ۱۳۴۰: اجرای آزمایشی طرح نوین آموزش در حوزه به همراه آقایان علی مشکینی، عبدالرحیم ربانی شیرازی و همکاری آیت الله العظمی گلپایگانی

۱۳۴۲: تشکیل هسته تحقیقاتی به منظور کار پژوهشی درباره حکومت اسلامی و ایراد سخنرانی‌های مهم از جمله سخنرانی در جشن مبعث دانشگاه تهران با عنوان مبارزه با تحریف یکی از هدفهای پیامبر اسلام

فروردین ۱۳۴۴: عزیمت به آلمان با توصیه مراجع تقلید و اداره مرکز اسلامی هامبورگ (آلمان)

۱۳۴۵: ارسال و تنظیم گزارشتی از مرکز اسلامی هامبورگ برای مبارزان داخلی همچون آقایان محمد علی رجائی، مرتضی جزایری، مهندس مهدی بازرگان، مرجع مبارز آیت الله العظمی میلانی و ...

۱۳۴۷: تهیه و تنظیم کتاب «صدای اسلام در اروپا» به پنج زبان دنیا

تابستان ۱۳۴۸: سفر به عراق و دیدار و گفتگو با امام خمینی، آیت الله العظمی خوئی، آیت الله سید محمد باقر صدر و آیت الله العظمی حکیم

۱۳۵۰: تاسیس مرکز تحقیقات اسلامی، با همکاری آقایان سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدجواد باهنر و محمدرضا مهدوی کنی

۱۳۵۰: آغاز جلسات تفسیر قرآن و تحلیل مسائل سیاسی تحت پوشش هیات «مکتب قرآن»

۱۳۵۱: تنظیم طرح ناتمام «ایدئولوژی اسلامی برای نسل جوان» با همکاری آقای مرتضی مطهری (به توصیه امام خمینی)

۱۳۵۳ / ۸ / ۲۵: سخنرانی‌های متعدد پیرامون مرجعیت، رهبری، امامت و امت که منجر به انعکاس در گزارشات ساواک شد.

فروردین ۱۳۵۷: سفر به اروپا و امریکا جهت هماهنگی بین حرکت‌های سیاسی معتقد به رهبری امام خمینی

۱۳۵۷: پی‌ریزی جامعه روحانیت مبارز همراه با آقایان مرتضی مطهری، محمد مفتاح، محمد امامی کاشانی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و...

۱۳۵۷ / ۷ / ۱۶: ارسال نامه به رئیس جمهور فرانسه برای حفظ حرمت امام خمینی در مدت اقامت ایشان در آن کشور

آبان ۱۳۵۷: سفر به پاریس جهت مذاکره و هماهنگی با امام خمینی، صدور فرمان امام خمینی برای تشکیل شورای انقلاب

بهمن ۱۳۵۷: اعلام رسمی تشکیل شورای انقلاب به فرمان حضرت امام با همکاری آقایان مرتضی مطهری، محمد جواد باهنر، اکبر هاشمی

رفسنجانی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، سید محمود طالقانی، سید علی خامنه‌ای، محمدرضامهدوی کنی، مهدی بازرگان، مصطفی کتیرایی،

یدالله سبحانی و احمد صدر سید حاج جوادی.

۱۳۵۷ / ۱۱ / ۸: تحصن همراه دیگر روحانیون در دانشگاه تهران به علت ممانعت از آمدن امام خمینی به کشور.

۱۳۵۷ / ۱۱ / ۲۹: اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی به

همراه آقایان سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، اکبر هاشمی رفسنجانی،

سید علی خامنه‌ای و محمد جواد باهنر

۱۳۵۸ / ۱ / ۲: سفر به کردستان همراه با آقایان، داریوش فروهر،

اکبر هاشمی رفسنجانی، احمد صدر حاج سید جوادی، ابولحسن بنی

صدر، به سرپرستی آقای طالانی برای رسیدگی به تشنجات کردستان

۱۳۵۸ / ۳ / ۹: انتشار اولین شماره روزنامه جمهوری اسلامی (ارگان

حزب جمهوری اسلامی)



۱۳۵۸ / ۱۲ / ۴: حکم امام به دکتر بهشتی برای ریاست دیوان عالی کشور

۱۳۵۸ / ۱۲ / ۲۷: گزارش کار شورای انقلاب به عنوان بالاترین نهاد تصمیم‌گیری کشور به مردم

۱۳۵۹ / ۱ / ۲: سفر به مناطق جنگی غرب و جنوب کشور

مرداد ۱۳۵۹: سفر دکتر بهشتی به آذربایجان و سخنرانی در جمع ارتشیان به منظور ترغیب شرکت فعالانه آنها در جنگ

مرداد ۱۳۵۹: سفر دکتر بهشتی به آمل و سخنرانی در جمع مردم

۱۳۵۹ / ۱۰ / ۲: سخنرانی و اعلام نظر درباره لیبرالیسم و آزادی

۱۳۵۹ / ۱۲ / ۱۴: سخنرانی در زمینه جنگ و اظهار نظر درباره هیات اعزامی به ایران برای اتش بس با عراق

۱۳۶۰ / ۲ / ۱۷: دیدار از جبهه‌های جنوب (اهواز)

۱۳۶۰ / ۴ / ۲: تشکیل شورای موقت ریاست جمهوری متشکل از آقایان محمد علی رجایی (نخست وزیر)، سید محمد حسینی بهشتی (رئیس

دیوانعالی کشور) و اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس شورای ملی)

۱۳۶۰ / ۴ / ۷: انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شهادت آیت الله سید محمد حسینی بهشتی همراه ۷۲ تن از یاران انقلاب

قسمتی از پیام امام خمینی (ره) بمناسبت فاجعه هفتم تیر: گیرم که شما با شهید بهشتی که مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان اسلام و خصوص شما بود دشمنی سرسختانه داشتید، با بیش از ۷۰ نفر بیگناه که بسیاری‌شان از بهترین خدمتگزاران خلق و مخالف سرسخت با دشمنان کشور و ملت بودند چه دشمنی داشتید؟

در اپام ۱۴ مرداد سالروز به اسارت در آمدن **سردار حاج احمد متوسلپان و ۳ نفر از پارانش**

پادشاهان را گرامی می داریم.

ناگفته‌هایی درباره حاج احمد متوسلیان در گفت‌وگو با حاج محسن رفیق دوست

– لطفاً از اولین برخورد و آشنایی تان با حاج احمد متوسلیان بگویید:

من اولین بار، زمانی با حاج احمد آشنا شدم که فرمانده سپاه مریوان بود. آن روز ما برای بازدید از منطقه رفته بودیم. در سپاه مریوان سراغش را گرفتیم. دم در سپاه، من دیدم یک آقای ایستاده، پرسیدم که او اینجا چه می‌کند؟ گفتند: «او رئیس یکی از ادارات شهر مریوان است، صبح به صبح می‌آید اینجا، حاج احمد یک سیلی به او می‌زند و او می‌رود سرکارش.» در همین حین دیدم که حاج احمد آمد و یک چک به آن مرد زد، او هم رفت سرکارش. از حاجی پرسیدم که قضیه چی بود؟ حاج احمد گفت: «این بانیره‌های ضدانقلاب همکاری داشته و حالا تا چند روز باید این جرمه را بکشند تا اصلاح شود.»

– درباره رفتن او به لبنان بگویید:

هنگامی که اسرائیل به لبنان حمله کرد، قرار شد تعدادی از نیروهای سپاه را به آنجا ببریم. من آن زمان مسئول تدارکات و پشتیبانی سپاه بودم که به همراه عده‌ای به سوریه رفتیم. در دمشق، یک پادگان تهیه شد که آن را تعمیر کردیم و اطلاع دادیم و اولین هواپیمایی که ۵۰۰ نفر نیرو سوارش بودند، آمد. من رفتم به فرودگاه برای استقبال از آنها، و وقتی از پله‌های هواپیما بالا رفتم، دیدم حاج احمد دارد برای بچه بسیجی‌ها



سخنرانی می‌کند. او می‌گفت: «ما آمده‌ایم تا اینجا پای کوه صهیون، جواب صهیونیست‌ها را بدهیم...»

یک سخنرانی‌گرایی کرد و بعد بچه‌ها پیاده شدند. حاجی نیروها را سازمان‌دهی کرد و من یکی دوبار در طی آن مدت، برگشتم ایران. یک روز توی سفارت ایران در دمشق بودیم. آن زمان آقای محتشمی‌پور، سفیر ایران در سوریه بود، که دیدم حاج احمد آمدتو. تقی رستگار هم با او بود. او اطلاعاتی از مناطق درگیر در لبنان می‌خواست. آنجا من خیلی به حاجی اصرار کردم و گفتم که نرو، ولی او گفت: «نه. من می‌خواهم بروم آنجا را بازدید کنم و ببینم که اوضاع و احوال چگونه است... من به دل‌م برات شده که باید بروم.»

من از سفارت رفتیم به پادگان زبدانی که محل استقرار نیروها بود. وقتی برگشتیم سفارت، گفتند که حاج احمد رفت. رفت که رفت. دیگر از او خبری نداشتیم که معلوم شد همراه آن سه نفر اسیر شده‌اند و تا امروز از سرنوشت‌شان خبری نیست.

– چه زمانی خبر اسارت حاج احمد را شنیدید؟

وقتی حاج احمد رفت و دیگر خبری از او نشد، فردایش خبردار شدیم به‌مکانی که قرار بوده در لبنان برود، نرسیده‌است. بابچه‌هایی که توی لبنان داشتیم، در جاهای مختلف مثل بقاع، بعلبک و در منطقه شیاخ در بیروت، همه جا تماس گرفتیم ولی خبر مشخصی نشد. اول حدس زدیم که شاید برایشان اتفاقی افتاده باشد. فردا خبر آمد که یک گروه ایرانی به کمین فالانژها افتاده و دستگیر شده‌اند.

– پس از این که خبر اسارت حاج احمد آمد، چه عکس‌العملی صورت گرفت؟

خب خیلی فعالیت شد، ولی آن موقع توی لبنان جنگی بود بین اسرائیل و فالانژها از یک طرف، مسلمان‌ها به پشتیبانی ایران و سوریه از طرف دیگر. مثل بچه‌هایی بودند که توی جبهه اسیر می‌شدند. خیلی نمی‌شد کاری کرد. بعدها که مقداری اوضاع ساکت شد، خیلی مذاکرات صورت گرفت، خیلی پی‌گیری‌ها شد، ولی چون هیچ‌کس خبر قطعی نمی‌داد که چه بلایی سر اینها آمده‌است، تا الان هم که یک خبر دست‌اول نبود. مثلاً آخرین خبری که دو سال پیش داشتیم، سمیر جعجع می‌انداخت گردن ایلی حبیقه، او هم می‌انداخت گردن یکی دیگر. ولی بعضی از نیروهای فالانژ که گیر بچه‌های ما افتاده بودند، این‌طور مطرح می‌کردند که خیلی قابل اعتماد نیست. یکی از این فالانژها می‌گفت: «وقتی اینها گیر ما افتادند، یکی از آنها مقاومت کرد و درگیر شد که همانجا کشتیمش.» ولی بعدها بچه‌هایی که از زندان‌های اسرائیل آزاد می‌شدند، می‌گفتند: «چهار ایرانی آنجا باهم بودند که نمی‌گذاشتند کسی آنها را ببیند.» حاج احمد کسی نبود که اسیر شود.

– قضیه خلبان اسرائیلی ران آراد چیست که اسرائیل گاهی مدعی می‌شود اگر ایران خبری از آراد بدهد، آنها از گروگان‌های ایرانی خبر می‌دهند؟

بی‌خود می‌گوید. اخباری که ما داریم، قطعاً ران آراد در همان جا کشته و در همان لبنان دفن شده‌است. آن راهم ما تحقیق کردیم. اصلاً مصطفی دیرانی و شیخ عبدالکریم عبید را هم به همین بهانه دزدیدن و دوبردند. دیرانی خبر داشته و همه چیز را بهشان گفته‌است. آنها می‌خواهند از آراد

به‌عنوان یک اهرم فشار استفاده‌کنند. اینها ادعای‌کنند که ران آراد ایران است، درحالی‌که من خودم توی بیروت و دمشق پرسیدم. تنها کسی هم که بیشترین خبر راداشت، همین مصطفی دیرانی است که الان توی دست اسرائیلی‌ها اسیراست. این‌که می‌گویند اگر از آراد خبری داده‌شود، آنها از گروگان‌های ایرانی خبرمی‌دهند، یک ادعای بی‌خود است. چون ران آراد در همان لبنان کشته‌شده، اینها فو‌قش می‌گویند که گروگان‌های ایرانی هم کشته‌شده‌اند و در فلان‌جا دفن‌هستند. بیش‌از این‌که به ما خبر نمی‌دهند، آن‌هم اگر بخواهند بگویند.

- کسی خبر قطعی از شهادت چهار گروگان ایرانی داده‌است؟

دو سه بار خبرهایی داده‌اند. مثلاً همین سمیر جعجع، ولی چون اینها آدم‌های مطمئن و قابل‌اعتمادی نیستند، نباید به حرف‌شان اعتنا کرد. آنها برای این‌که خودشان را راحت‌بکنند، می‌گویند که آنها کشته‌شده‌اند. فعلاً هم ایلی حبیقه و سمیر جعجع این‌قضیه را به‌گردن همدیگر می‌اندازند. بعد هم که همان‌اوایل تحقیقات میدانی شده‌بود، می‌گفتند یکی از گروگان‌های ایرانی تیرخورده و وقتی گیر می‌افتاده مجروح‌شده، حالش هم وخیم‌بوده که به‌شهادت رسیده‌است. اگر فرضاً اینها را کشته‌باشند، بعدها بوده نه همان‌جا که به‌دام افتادند. حداکثر یکی‌شان کشته‌شده که معلوم نیست کدام‌بوده. همه‌اش حدس و گمان است. کسی هم نمی‌تواند محکم بگوید که حالا احتمالاً کشته‌شده‌اند.



مقام معظم رهبری در دپدار ۲۴ آذر ۸۷ خود از دانشگاه علم و صنعت، با اشاره به عکس حاج احمد متوسلپان که بر دپوار سالن نفش پسخته بود، فرموده بودند: «من از نزدیک این سردار عالی مقام، جاویدنشان، حاج احمد متوسلیان را می‌شناختم و روحیه و کار و تلاش او را می‌دیدم. او یکی از برجستگان دفاع مقدس بود و به نظر من خواندن شرح حال این برجستگان، درس‌های زیادی را به دانشجویان می‌آموزد.»

پست الکترونیک: info@Qafeleh.ir

www.Qafeleh.ir

جهت دریافت نیت ختم قرآن هر ماه، کدهای Q1 و Q2 را جداگانه با پیامک به شماره

۳۰۰۰۷۶۵۰۰۰۱۹۷۸

ارسال نمایید.